

۵ - ب - بالاخره نویسندگان ایرانی قدم آخری را بمیدان گذاشته و از شعر گفتن بزبان عرب دست برداشتند و به فارسی چیز نوشتند و کسانی مانند رودکی و دقیقی و شعرای معاصر محمود غزنوی در این عرصه عرض وجود نمودند لکن بر روی اصلی که راجع ببزرگترین شاعر و گوینده ملی گفتیم نمایندۀ روح استقلال زبان فارسی بتمام معنی فردوسی است زیرا کسی مثل او در لیاقت و استعداد پیدا نشد که نهضت استقلال زبان و ادبیات پارسی را بمرحله فتح و ظفر کشاند و در عین حال از همه بیشتر بتواند حالات و اوضاع اجتماعی ایرانیان را در اثر نفیس خود منعکس سازد این است که خود نیز در تأیید نظریه فوق میگوید :

عجم زنده کردم بدین پارسی

و اگر بعد از فردوسی دیده میشود که بعضی از نویسندگان ایرانی بعضی تالیفات نموده اند این مسئله مخالف نظریه فوق نیست زیرا نفوذ اعراب بعد از فردوسی نیز مدتها در ایران حکمفرما بود منتهی از اهمیت و شدت اولیه خود کاسته بطرف تحلیل و اضمحلال میرفت تا پایۀ امروز رسید .

اندر زوایا فردوسی فرشی

جو پرسند پرسندگان از هنر	نشاید که پاسخ دهی از کهر
کهر بی هنر ناپسندست و خوار	برین داستان زد یکی هوشیار
نگر تاجه گفت آن خردمند مرد	درین بیت خواهم ترا یاد کرد
که گر گل نبوید ز رنگش مگوی	کز آتش نجوید کسی آجوی
برامش بود هر که دارد خرد	سپهرش همی در خرد پرورد
هر آنکس که جوید همی برتری	هنر هاش باید در این دآوری
یکی رای و فرهنگ باید نخست	دوم آزمایش بیاید درست
سوم یار بایدت هنگام کار	زهر نیک وید بر گرفتن شمار
وز آن پس که یارت بود نیکسار	بروز و بهنگامت آید بکار
چهارم خرد باید و راستی	بشستن دل از کزی و کستی
به پنجم کورت زور مندی بود	بتن کوشش آری بلندی بود
چو کوشش نباشد تن زور مند	نیارد سر آرزو ها بیند